

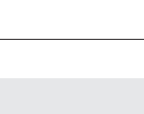
چهره خیر



حجت‌الاسلام‌حسن هنرمند مدیرکل بنیاد شهید وامور ایثارگران استان قم روحیه ایثار و مقاومت ملت ایران باعث شده تا بتوانیم با همه مشکلات و تهدیدها و تحریم‌ها، انقلاب را مقتدر به پیش ببریم. جانبازان آسوها و الگوهای ایثار و مقاومت هستند. اگر صبر وپایداری آنها و خانواده شهدا نبود نمی‌توانستیم استقلال، آزادی و امنیت کشور را حفظ کنیم. زرمندگان اسلام با روحیه ایثارگری و شهادت‌طلبی و ولایتمداری پا در میدان، جهاد گذاشتند، رقتند تا ارزش‌ها بماند، بعد از شهدا وظیفه ماست که برای حفظ یاد آنها و زنده نگه‌داشتن راهشان بکوشیم.
دفاع‌پرس



سردار سرتیپ دوم سعید کوشکی‌چهرمی مدیرکل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع‌مقدس فارس برگزاری جلسات هیئت زرمندگان عاملی برای برقراری امنیت و سلامت جامعه است. این جلسات می‌تواند در شهر، آرامش و امنیت برقرار کند. حضور در این هیئت یعنی نشان دادن و پیروی از راه شهدا. برای همین، کار در هیئت زرمندگان دلی است. برپایی یادمان شهدا هم همین اثر را دارد. قطعاً کسانی که برای خدمت به شهیدای کار می‌آیند، انسان‌های آبرومندی هستند. باشگاه خبرنگاران جوان



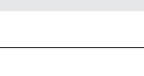
معرفی کتاب

## گلی زیر آوار

کتاب «گلی زیر آوار» که زندگی شهید «سیدمجتبی حسینی» را روایت می‌کند که به قلم هما مهربانی‌ادی و مریم‌السادات زکریایی نوشته شده و انتشارات «بیست‌وهفت بعثت» آن منتشر کرده است.

کتاب «گلی زیر آوار» در ۴۴۰صف‌ب‌عناوین «تمام

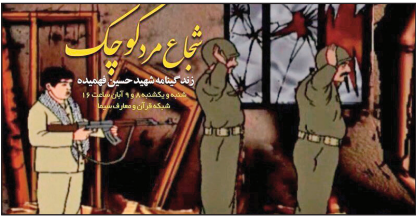
داخلی‌شهی خانه»، «همان آتش مریدش می‌شود»، «نفسشان را بریده بود» و «زیر یک پتو با عراقی…» نوشته شده است. کتاب با این بند شروع می‌شود: «چادرش تا توی دست مشت کرده و می‌فشارد. نگاه می‌ب‌ آسمان می‌اندازد: زیر لب چیزی می‌گوید. دمیای‌های لنگه به لنگه‌اش را با عجله جلوی در مسجد درمی‌ورد و می‌رود داخل شنبستان. دلش آشوب است، اما نمی‌خواهد جلو جلوب پیشواز غم و غصه برود. بعد از آن معلوم نیست خبر درست باشد.» اهمیت داشت پیش از حمله به آنها اتفاق داشتند. باید قبل و هنگام عملیات، در منطقه می‌بودند. اگر افرادی که چندتن به کار مسلط نبودند، به شناسایی می‌رفتند، احتمال بروز هر نوع مشکلی وجود داشت و بدترینش اسیر شدنشان بود. وقتی که گروهی دیر می‌کردند، همه احتمال دستگیری‌شان را می‌دادند و از این بین کسی که بیش از همه نگران می‌شد، فرمانده بود.»



معرفی انیمیشن

## شجاع مرد کوچک

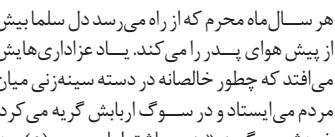
فیلم کارتونی «شجاع مرد کوچک» داستان زندگی شهید حسین فهیمدره روایت می‌کند. زرمنده‌نوجوانی که حضور در جبهه را به نخستن پشت نیمکت‌های مدرسه تر ترجیح داد و با اینکه ۱۴ سال بیشتر نداشت لباس زرم پوشیدو به مناطق جنگی رفت. با تماشای فیلم «شجاع مرد کوچک» بچه‌ها با حماسه‌آفرینی شهید حسین فهیمده آشنا خواهند شد. داستان فیلم از آنجا شروع می‌شود که حسین در روزهای اول جنگ برای حضور در مناطق جنگی اعزام خوزستان می‌شود. به‌دلیل کم سن و سال بودنش فرمانده اجازه رفتن به خط مقدم را به او نمی‌دهد. حسین دلخوار از تصمیم فرمانده پی جمع‌آوری غنیمت جنگی می‌رود و وقتی با دست خالی تعداد زیادی اسلحه می‌آورد فرمانده به این باور می‌رسد که این نوجوان ۱۳ساله می‌تواند هم‌ای دیگر زرمنده‌ها بچنگد. او روز هفتم این جین درگیری زرمنده‌ها با نیروی دشمن یک تنه جلوی تانک‌های عراقی می‌ایستد و با بستن نارنجک به خودش به‌سوی تانک‌ها می‌رود. سپس ضامن نارنجک‌ها را کشیده و با این کارش تانک جلویی را منفجر و باقی تانک‌ها را فراری می‌دهد. این فیلم داستانی به سفارش سردار علی اصغر جعفری، فرمانده حفظ آثار و ارزش‌های دفاع‌مقدس اسلامی در سال ۶۴ توسط شاهین خردمند و مهدی عباسیان در شرکت هنر انیمیشن «پیوا» ساخته شده است. تماشای این انیمیشن به کودکان و نوجوانان توصیه می‌شود زیرا این فیلم آنها را با حوادث جنگ آشنا می‌کند.



## سِرلشکری که تعزیه‌خوان اربابش بود

## پای صحبت‌های سلما بابایی، دختر خلبان شهید عباس بابایی در سالگرد شهادتش

این روزها مصادف با ایام سوگوازی سالار شهیدان امام حسین(ع) یخش کلیبی از عزاداری و مداحی شهید عباس بابایی در فضای مجازی بسیاری را متاثر کرد. از فر مانده عالیبر تبه نیروی هوایی در وسط جمعیت سسینه‌زنی آن هم با یوتین‌هایی که به گر دنش اویزان کرده و حرور با پای برهنه راه می‌رود. حال منقلب و فقط یک معنا دارد و آن هم عرض ارادت خاص شهید بابایی به امام حسین(ع) است. این تصاویر هر انسان اهل دلی را تحت تأثیر قرار می‌دهد به‌خصوص نوجوانان و جوانانی که جنگ را ندیده‌اند و اطلاع چندانی از دلوران دفاع مقدس ندارند. بسسبایی از آنها با دیدن فیلم‌های تعزیه و عزاداری شهیدبابایی و همچنین شنیدن صدای مداحی‌اش مشتاق شده‌اند تا درباره او بیشتر بدانند. ناگفته‌هایی که در هیچ کتابی نیامده و در هیچ روزنامه‌ای نوشته نشده است. سراغ سلما، دختر شهید بابایی، می‌رویم و پای صحبت او می‌نشینیم تا درس‌های زندگی که از پدر آموخته‌ا را به ما هم یاد دهد.



مژگان مهربانی روزنامه‌نگار

هر سال‌ماه محرم که از راه می‌رسد دل سلما پیش از پیش‌هوای پسد را می‌کند. یس‌اد عزاداری‌هایش می‌افتد که چطور خالصانه در دسته سینه‌زنی میان مردم می‌ایستاد و در سوگ اربابش گریه می‌کرد. خودش می‌گوید: «پدرم عاشق امام حسین(ع) بود. صدای خوبی هم داشت گاهی پیش می‌آمد و مداحی می‌کرد. در ایام محرم وقتی دسته سینه‌زنی بیرون می‌آمد، هر کجا بود پوتین‌هایش را در می‌آورد و بیرون آنها را به هم گره می‌زد. بعد پوتین‌ها را به گردنش می‌انداخت. می‌شد حرام امام حسین(ع). جواب‌هایش را هم درمی‌آورد و پای برهنه در بین عزاداران سینه می‌زد. کاری داشت سربازها و نیروهای زیر دستش او را در چه حالی می‌بینند. مهم عرض ارادشش به آقا بود.» شهید بابایی معمولاً هنگام تاسوعا و عاشورا برای اجرای تعزیه به به زادگاهش قزوین می‌رفت. این هنر را از پدرش حاج اسماعیل داشت. نقش امیر و وزیر را بازی نمی‌کرد. دوست نداشت. دلش را سلما تعریف می‌کند: «پدرم چند روز مانده به محرم به پدر بزرگم تلقن می‌کرد و می‌گفت یک نقش برایش در نظر بگیرد. البته اگر ماموریت نظامی نداشت به قزوین می‌رفت. یک‌بار وقتی سشش جوان بوده گویا به او نقش یکی از امیران عرب را می‌دهند. سوار بر اسب می‌شود لباس فاخر و کلاه‌خود. وارد صحنه که می‌شود کشتی دور میدان می‌زند و از اسب پیاده می‌شود. لگام را به‌دست می‌گیرد و رجز خوانی می‌کند. خب این کارش نظم تعزیه را بهم می‌ریزد. به‌خصوص که حرفش سوار بر اسب بوده است. بعد از تعزیه پدر بزرگم به او می‌گوید این چه کاری بود کردی؟ همه چیز را به هم ریختی. پدرم هم می‌گوید یک لحظه غرور من را گرفت از اسب پیاده شدم.» او تا لحظه‌ای که زنده بود همین روه را داشت. هر چه بیشتر ترفیع درجه می‌گرفت متواضع‌تر می‌شد.

خبرات جهیزیه به مادرم

شهید بابایی در مسکتب

امام حسین(ع) پرورش یافته



کسانی که با شهیدبابایی خاطر دارند

بیشتر از مهربانی او می‌گویند. کسی که طاقات ناراحتی دیگران را

نداشت و همیشه سعی می‌کرد

## هدیه‌ای از شهید بابایی به نوجوان نیشابوری

مکتب

چندی پیش نهاد سفیران سبز سلامت تا سسفر به مناطق محروم از کودکان تحت پوشش خود می‌خواهند آرزوی خود را در نامه‌ای نوشته و به درختی آرزوها آویزان کنند. بعد از خواندن نامه‌ها توسط مسسئولان نهاده، نامه‌ای نظر آنها را جلب می‌کند. نامه مربوط به ابوالفضل فدائیان ۱۲ساله از نیشابور که نوشته بوده آرزوی می‌کند مثل شهید عباس بابایی خلبان شود و لباس خلبانی به تن کند. این آرزو از طریق صفحه مجازی اینستساگرام به اطلاع سلما بابایی می‌رسد. او هم به درخواست ابوالفضل پاسخ‌داده و لباس خلبانی همراه او با یک نامه از قول شهید بابایی ارسال می‌کند.

حجت‌الاسلام محمدی کلیانگی:

«شهید بابایی دل کنده از دنیا بود. زندگی بسیار ساده‌ای داشت. همیشه و جایی را در اختیار من می‌گذاشت و می‌گفت سربازهایی که در یادگان از نظر معیشتی در مضیفه هستند و ممکن است برای مخارج خود و رفت‌وآمد مشکل داشته باشند پیدا کن و این پول‌ها در اختیار آنها بگذار. نیست به نیروهای زیر دستش بی تفاوت نبود می‌توانم بگویم

مواستن به‌همه‌چیز و همه کس بود. وقتی هم‌باهاپیما

مأموریت داشت از بالاروستاهای دورافتاده بین در‌ها می‌آید چند وقت نشد و درست‌سختی به این روستاهای می‌کرد. بعداز مأموریت سوار ماشین قدیمی که داشت می‌شدیم و مقداری آذوقه بر می‌داشت و به آنجاها می‌رفتیم. خدامی‌دانند با چه سختی به این روستاهای دورافتاده می‌رسیدم. شهید بابایی از مردم می‌پرسید روستای‌شان چه کم‌وکسری دارد متلاهی‌گفتند حمام نداریم. بعد با پول خودش برای آنها حمام می‌ساخت. حتی من به چشم خودم دیدم که برای ساختن حمام پای خودش لگ‌لگمال می‌کرد. حمام‌را می‌ساخت و برای برق آن، به‌علت اینکه روستا برقی نداشت از پول شخصی خودش مونور برق می‌سپار می‌خرد.»

## ایتار ومقاومت



شهیدبابایی در مراسم سوگوازی امام حسین(ع) باپای برهنه

# سِرلشکری که تعزیه‌خوان اربابش بود



مکه من ایران است

پس از پیروزی انقلاب، عباس بابایی باارتقای درجه سرهنگ‌دومی به‌فرماندهی پایگاه هشتم‌افسهان انتخاب شد. از این‌موضع زمانی نگذشته بود که سال ۱۳۶۲ به سمت معاونت عملیات فرماندهی نیروی هوایی منصوب شد و به تهران منتقل پیدا کرد. شهید بابایی به دلیل دلآوری‌ها و رشادتهایش در اردیبهشت سال ۱۳۶۶ به درجه سر تیبی مفسخر شد و در همان سال بنا به درخواست‌های پی در پی دوستانش برای شرکت در مراسم حج انتخاب شد اما او پاسخ رد داد و گفت: «منه‌گه من این‌مروز و پوم است. مکه من به‌ای‌های گرم خلیج‌فارس و کشتی‌هایی است که باید سالم از آن عبور کنند. تا امنیت برقرار نباشد، من مشکل می‌توانم خود را راضی کنم.» او

به کمک همکارانش در مدت ایام حج سال ۱۳۶۶ طرحی را برای عبور یسه می‌گفت: «همه‌گه من این‌مروز و پوم است. مکه من به‌ای‌های گرم خلیج‌فارس و کشتی‌هایی است که باید سالم از آن عبور کنند. تا امنیت برقرار نباشد، من مشکل می‌توانم خود را راضی کنم.» او

به کمک همکارانش در مدت ایام حج سال ۱۳۶۶ طرحی را برای عبور یسه می‌گفت: «همه‌گه من این‌مروز و پوم است. مکه من به‌ای‌های گرم خلیج‌فارس و کشتی‌هایی است که باید سالم از آن عبور کنند. تا امنیت برقرار نباشد، من مشکل می‌توانم خود را راضی کنم.» او به کمک همکارانش در مدت ایام حج سال ۱۳۶۶ طرحی را برای عبور یسه می‌گفت: «همه‌گه من این‌مروز و پوم است. مکه من به‌ای‌های گرم خلیج‌فارس و کشتی‌هایی است که باید سالم از آن عبور کنند. تا امنیت برقرار نباشد، من مشکل می‌توانم خود را راضی کنم.» او

چند روز یک‌بار می‌آید سری می‌زند و می‌رود. سلما می‌گوید: «مادرم معلم بود. ما هم ۳۰تا بچه شش‌و‌خ و هفت‌و‌هشت‌ساله بودیم. مدرسه مادرم شه‌ری بود و خانه‌امان دوشان تبه، رفت‌وآمد سخت بود. مدرم بعد از مدرسه مسئولیت ما را هم داشت. خرید و امور خانه هم با خودش بود. یک‌بار چاه آش‌سبز خانه گرفته بود و پوی فضلاب فضا را پر کرده بود. مدرم با دست داشت راه آب را باز می‌کرد. دستت‌هایش تاول زده بود. در این بین پدرم از راه رسید و او را در این وضعیت دید. سرش را پایین انداخت مادرم کمی گله کرد و پدر به جای ناراحت شدن یک دمیایی به‌دست او داد و گفت رسیدگی می‌کنم باورش نشده بود. خب شب ما ببینید وقتی یک مسئول برای نیروهایش دل می‌سوزاند قطعاً در بین آنها؛ احترام زیادی بر خوردار می‌شود.» خشم مادرم فروکش کرد و لبخند زد.»

ملیحه خانم بزُن!

غیر از فضای کاری و رسیدگی به امور سربازها، شهید بابایی دفعه‌د دیگری هم داشت و آن خانواده‌اش بود. با اینکه بیشتر وقتش در مأموریت سپری می‌شد اما خیلش راحت بود که در خانه کسی هست که همه کار‌ها را رتق و فتق می‌کند و آن همسرش بود. زنی که با همه سختی‌هایی که پیش رو داشت هیچ وقت لب‌گله باز نکرد. سلما اگر چه در دل و به زبان رشادت و دلآوری پدر را تحسین می‌کند اما همیشه خود را مدیون فداکاری‌های مادرش می‌داند. او با روز‌هایی که پسر در کمتر در خانه می‌دید بر می‌دود: «اگر امروز شهید بابایی نامش بر سر زبان‌ها افتاده و مردم از کوچکی و بسزنگ‌د حسین دلآوری‌هایش صحبت می‌کنند به دلیل از خودگذشتگی مادرم است. اگر او این همه‌را می‌نداشت پدرم با ذهن بازی نمی‌توانست عملیات‌های هوایی را طراحی کند.» سلما حق دارد خود را مدیون مادرش بداند. تاویتی جوان، با ۳قرفزند و همسری که مدام در مأموریت است. هر

ساخت فیلم درباره زندگی شهدا

از روزی که سِرلشکر خلبان عباس بابایی به شهادت رسید، ۳۵سال می‌گذرد بعد از آن ملیحه حکمت هر سب با اشدک خوادیت تا وقتی به همسرش پیوست. همیشه می‌گفت: «۱۳سال با عباس زندگی کردم اما ۱۲روز دل‌سیر را‌وردنیدم.» سلما می‌گوید: «جوانان ما جنگ را ندیدند. دلآوری‌های آن موقع را ندیدند. خبر خود را ندیدیم. شه‌انند. زنی که در باره آنها فیلم ساخته شود. س‌ریال «شوق پرواز» اگر چه گنجایش نداشت همه‌ابعاد شخصیتی پدرم را نشان دهد اما اثر خود را گذاشت. بعد از آن س‌ریال بسیاری از بچه‌ها را می‌دیدم که دوست داشتند مثل پدر باشند با اینکه اسمشان را عباس صداکنند. خیلی‌ها تلقن می‌کنند و می‌گویند سر مراز شهید بابایی رفته‌ایم.» سلما که خود یکی از فیلسلمان موفق است هم‌اکنون فیلمی درباره شهید بزرگ‌را می‌سازد. فیلم سینمایی «کلیل مدافع» از دیگر کار‌های اوست.

حسن دوشن، دوست صمیمی شهید بابایی: «روزی که عباس درجه فرمانده عملیات نیروی هوایی گرفت من و همسرم فکر می‌کردیم رفت‌وآمدش با خانواده ما کم‌شود اما برعکس همان شب به من گفت شام به‌خانه شعا می‌آیم. بست مقامی که گرفته بود باعث نشد تغییری در رفاقت‌مان ایجاد شود. یک‌بار هم همراه او به اصفهان رفتیم. وقتی هوایی‌ماروی زمین نشست پدرم آید و رود او سان و رزه‌ندارک دیده‌اند. با خنده به عباس گفتم می‌بینم که باید سسان و رزه ببینی. اولش باورش نمی‌شد. گفت: «برو ببین حسن، شوخی نکن.» گفتم به جان عیاش خودت بیا ببین. وقتی از پنجره آمده آمراه رزه را دید، خیلی ناراحت شد و باهمان لهجه قزوینی گفت: «بابا این کار‌ها چی است که با بچه‌های مردم می‌کنند. خدا با منوبخش. آخر برای چی مردم‌را در سرما نگه می‌دارند؟ برای چه جوان‌های مردم را اذیت می‌کنند؟ بابا اینهان زن دارند. بچه‌ها دارند، این بنده‌های خدا سرما می‌خورند. یعنی چی که من باید سان ببینم؟ رزه سرم با بخور داد بر تو چه مانده پایگاه بگو جمع‌کن این ماجرا را که اصلا خوش نمی‌آید ما به حقنم و به فرمانده پایگاه گفتم و این ماجرا ختم به‌خیر شد و سان و رزه بر گزار نشد.»



شهید بابایی نفر سوم ایستگاه از سمت راست

یاد فرنی‌عرب آمینی؛ روزنامه‌نگار

نگاهی به زندگی سرلشکر شهید عباس بابایی

## حاجی‌ای که حج نرفته به دیدار خدارفت

امکان ندارد ایرانی باشی و او را نشناسی؛ سرلشکر خلبان عباس بابایی؛ همان‌که مقام معظم رهبری او را الگوی اخلاقی می‌دانند و درباره‌اش گفته‌اند: «یاد خلبانی چون شهید بابایی هیچ‌گاه از یاد مردم ایران نخواهد رفت.» از زمان شهادتش ۳۵سال می‌گذرد اما هر سال انگار خاطرش بیشتر در اذهان زنده می‌شود. او مخلصانه با خدا معامله کرد. انسانی عاشق که همه‌تار و پودش را انگار با قرب‌الهی یافته بودند. ابعاد شخصیتی او آنقدر وسیع است که بیان آن نه‌در کلام می‌گنجد و نه‌در زمان. کتاب قظوری می‌خواهد تا درباره‌اش نوشته شود.

عباس سال ۱۳۲۹ در شهر قزوین به دنیا آمد و شد نور چشمی حاج‌اسماعیل بابایی. از همان بچگی خمیره‌اش با دیگر بچه‌های همسن و سسال خود فرق می‌کرد. گویی دنیا را به چشم دیگری می‌دید. مرام جوانمردی داشت؛ از آن دسته افرادی که حضورشان حواسش به دیگران بود. اینکه در دوران مدرسه چه فداکاری‌ها برای ابایی سربارند و دوستان نیازمندش انجام می‌داد، به‌مانند که داستانی مفصل دارد. عباس بعد از پایان دوره دبیرستان با اینکه رشته پزشکی قبول شده بود اما ترجیح داد به دانشکده خلبانی نیروی هوایی برود. بعد از گذران آموزش‌مقدمانی برای تکمیل دوره‌اش به کشور آمریکا اعزام شد. او پرواز با هواپیماهای شکاری را با موفقیت به پایان رساند. بعد از بازگشت به ایران در سال ۱۳۵۱ با درجه ستوان دومی در پایگاه چهارم شکاری دزفول مشغول خدمت شد. بابایی بعد از اقامتش در دزفول با دختر خدی خود ازدواج کرد. سلما، حسین و محمد نمره زندگی‌شان هستند.

مکه من ایران است

پس از پیروزی انقلاب، عباس بابایی با ارتقای درجه سرهنگ‌دومی به‌فرماندهی پایگاه هشتم‌افسهان انتخاب شد. از این‌موضع زمانی نگذشته بود که سال ۱۳۶۲ به سمت معاونت عملیات فرماندهی نیروی هوایی منصوب شد و به تهران منتقل پیدا کرد. شهید بابایی به دلیل دلآوری‌ها و رشادتهایش در اردیبهشت سال ۱۳۶۶ به درجه سر تیبی مفسخر شد و در همان سال بنا به درخواست‌های پی در پی دوستانش برای شرکت در مراسم حج انتخاب شد اما او پاسخ رد داد و گفت: «منه‌گه من این‌مروز و پوم است. مکه من به‌ای‌های گرم خلیج‌فارس و کشتی‌هایی است که باید سالم از آن عبور کنند. تا امنیت برقرار نباشد، من مشکل می‌توانم خود را راضی کنم.» او

به کمک همکارانش در مدت ایام حج سال ۱۳۶۶ طرحی را برای عبور یسه می‌گفت: «همه‌گه من این‌مروز و پوم است. مکه من به‌ای‌های گرم خلیج‌فارس و کشتی‌هایی است که باید سالم از آن عبور کنند. تا امنیت برقرار نباشد، من مشکل می‌توانم خود را راضی کنم.» او

به کمک همکارانش در مدت ایام حج سال ۱۳۶۶ طرحی را برای عبور یسه می‌گفت: «همه‌گه من این‌مروز و پوم است. مکه من به‌ای‌های گرم خلیج‌فارس و کشتی‌هایی است که باید سالم از آن عبور کنند. تا امنیت برقرار نباشد، من مشکل می‌توانم خود را راضی کنم.» او به کمک همکارانش در مدت ایام حج سال ۱۳۶۶ طرحی را برای عبور یسه می‌گفت: «همه‌گه من این‌مروز و پوم است. مکه من به‌ای‌های گرم خلیج‌فارس و کشتی‌هایی است که باید سالم از آن عبور کنند. تا امنیت برقرار نباشد، من مشکل می‌توانم خود را راضی کنم.» او

چند روز یک‌بار می‌آید سری می‌زند و می‌رود. سلما می‌گوید: «مادرم معلم بود. ما هم ۳۰تا بچه شش‌و‌خ و هفت‌و‌هشت‌ساله بودیم. مدرسه مادرم شه‌ری بود و خانه‌امان دوشان تبه، رفت‌وآمد سخت بود. مدرم بعد از مدرسه مسئولیت ما را هم داشت. خرید و امور خانه هم با خودش بود. یک‌بار چاه آش‌سبز خانه گرفته بود و پوی فضلاب فضا را پر کرده بود. مدرم با دست داشت راه آب را باز می‌کرد. دستت‌هایش تاول زده بود. در این بین پدرم از راه رسید و او را در این وضعیت دید. سرش را پایین انداخت مادرم کمی گله کرد و پدر به جای ناراحت شدن یک دمیایی به‌دست او داد و گفت رسیدگی می‌کنم باورش نشده بود. خب شب ما ببینید وقتی یک مسئول برای نیروهایش دل می‌سوزاند قطعاً در بین آنها؛ احترام زیادی بر خوردار می‌شود.» خشم مادرم فروکش کرد و لبخند زد.»

غیر از فضای کاری و رسیدگی به امور سربازها، شهید بابایی دفعه‌د دیگری هم داشت و آن خانواده‌اش بود. با اینکه بیشتر وقتش در مأموریت سپری می‌شد اما خیلش راحت بود که در خانه کسی هست که همه کار‌ها را رتق و فتق می‌کند و آن همسرش بود. زنی که با همه سختی‌هایی که پیش رو داشت هیچ وقت لب‌گله باز نکرد. سلما اگر چه در دل و به زبان رشادت و دلآوری پدر را تحسین می‌کند اما همیشه خود را مدیون فداکاری‌های مادرش می‌داند. او با روز‌هایی که پسر در کمتر در خانه می‌دید بر می‌دود: «اگر امروز شهید بابایی نامش بر سر زبان‌ها افتاده و مردم از کوچکی و بسزنگ‌د حسین دلآوری‌هایش صحبت می‌کنند به دلیل از خودگذشتگی مادرم است. اگر او این همه‌را می‌نداشت پدرم با ذهن بازی نمی‌توانست عملیات‌های هوایی را طراحی کند.» سلما حق دارد خود را مدیون مادرش بداند. تاویتی جوان، با ۳قرفزند و همسری که مدام در مأموریت است. هر

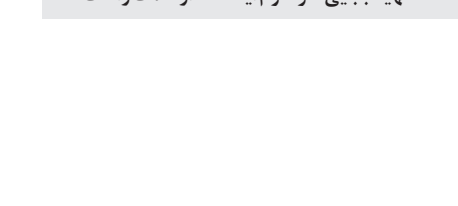
ساخت فیلم درباره زندگی شهدا

از روزی که سِرلشکر خلبان عباس بابایی، یا به‌عبارت دیگر عقاب تیزپرواز آسمن ایران هر چه بگوییم کم است. او بیش از ۳ هزار ساعت پرواز و ۶۰ عملیات جنگی موفق را در کارنامه نظامی خود دارد. از مهم‌ترین ایده‌های او در صنعت نیروی هوایی می‌توان به بنیانگذاری سوخت‌گیری هوایی با هواپیماهای اف-۱۴ اشاره کرد. البته بیان اقدامات نظامی شهید بابایی مفصل است اما می‌توان گفت مهم‌ترین‌شان حمله به پایگاه‌های الولید (پایگاهی در جوار مرزهای مشترک اردن و سوریه که محل تجمع هواپیماهای عراق بود) شرکت در عملیات‌های والفجر ۸، بیت‌المقدس، فتح‌المبین، طریق‌القدس و ارائه طرح اسکورت کشتی‌های تجاری و نفتکش در خلیج‌فارس است.

وصیت‌نامه شهید عباس بابایی

بسم الله الرحمن الرحيم «همسرم، راه خدا را انتخاب کن که جز این‌راه دیگری برای خوشبختی وجود ندارد. ملیحه‌جان اگر مثلاً نیم‌ساعتی فکر کردی راجع به موضوعی هرگز به تنهایی فکر نکن حتماً از قرآن مجید و سخنان پیامبران -امامان استفاده کن و کمک بگیر- ترس هر چه می‌خواهی بگو. البته درباره هر چیزی اولی‌همه‌چیز درست می‌شاهی و من نمی‌خواهم که همیشه خوب فکر کنی. مثال وقتی یک نفر به تو حرفی می‌زند زود ناراحت نشو درباره‌اش فکر کن. ببین آیا واقعاً این حرف درسته یا نه. البته به وسیله‌ایمانی که به خدا دارد. ملیحه‌جان به‌خدا قسم مسلمان بودن فقط به نماز و روزه نیست، انسان باید نماز بخواند و روزه هم بگیرد. اما برگردیم سر حرف اول اگر دوست‌تو ناراحت کرد بعد پشیمان شد و به تو سلام کرد و از تو کمک خواست حتماً به او کمک کن. تا می‌تونی به دوستانت کمک کن و به هر کسی که می‌شناسی و یا نمی‌شناسی خوبی کن. نگذار کسی از تو ناراحت بشه و برنجه.

ملیحه در جوانی پاک‌بودن شیوه پیغمبری است و راه خداست... اگر می‌خواهی عباس همیشه خوشحال باشد باید به حرف‌هایم گوش کنی. ملیحه هر چقدر می‌توانی درس بخوان. درس بخوان درس بخوان. خوب فکر کن. به‌مدرم کمک کن. خوب قضاوت کن. همیشه از خدا کمک بخواه. راه خدا را هرگز فراموش نکن.»



شهید بابایی نفر سوم ایستگاه از سمت راست

## همیشه‌ری